

عملیات خیبر به روایت شهید مهدی باکری

اگر حاج همت حرکت نکند، دیگر چپ و راست معنی ندارد حیفاست این همه زحمت را به هدر بدهند. آقا جان چهار گردان نیرو حیفا نیست؟!

اگر حاج همت حرکت نکند، دیگر چپ و راست معنی ندارد حیفاست این همه زحمت را به هدر بدهند. آقا جان چهار گردان نیرو حیفا نیست؟!

به گزارش گروه حماسه و مقاومت خبرگزاری فارس، عملیات خیبر در زمره نبردهای سراسر پر رمز و راز و التهاب آور جنگ هشت ساله بود که توسط رزمندگان اسلام انجام شد. لحظه به لحظه این عملیات با حوادث و اتفاقات عجیبی روبرو بوده است. در شماره هفت فصلنامه «نگین ایران»؛ گزارش مستند و پرهیجانی به قلم یکی از راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه آقای «سیدابوالفضل موسوی» مستقر در «قرارگاه بدر» درج شده که در اینجا بخش‌هایی از آن را می‌آوریم تا خوانندگان گرامی در جریان حوادث روزانه عملیات خیبر از آغاز تا پایان آن (این بار از چشم‌اندازی وسیع‌تر) قرار گیرند.

***شرح عملیات شب دوم**

هوا تاریک شده بود که نیروها از محل استقرار خود حرکت کردند و در ساعت حدود 19 روز 4 اسفند ماه از پل شحیطاط عبور کردند و پس از مدت کمی، درگیری آغاز شد. نخست، دو گردان از لشکر 31 عاشورا عملیات خود را شروع کردند تا راه را برای عبور دو گردان از لشکر 8 نجف باز کنند. بدین منظور، نیروهای لشکر عاشورا داخل مناطق مثلثی شکل شدند که تانک‌های دشمن در آنجا مستقر بودند، اما در این منطقه، درگیر نشدند و مرتب از خاکریز مثلثی‌ها بالا و پایین، یا این طرف و آن طرف می‌رفتند، تا دیده نشوند.

اندکی پس از ساعت 23، بچه‌ها به جاده آسفالت نشوه _ طلائی رسیدند و هفتصد متر به دو طرف جاده پخش شدند و ضمن انهدام تانک و نفربر دشمن به سوی پل طلائی پیش می‌رفتند. رزمندگان که با عبور از مثلثی شکل‌ها طی حرکت جالب و غافل‌گیرکننده‌ای خود را به پشت دشمن رسانده بودند، به راحتی، دشمن را منهدم کردند، این در حالی بود که آنها به دلیل طی مسیر طولانی شدیداً خسته بودند. سرانجام پس از حدود 6 ساعت تلاش، رزمندگان در ساعت 4:30 - 5 بامداد با شکستن دژ عراق، پل طلائی را به تصرف خود درآوردند.

تا این ساعت، فرماندهی قرارگاه بدر و نجف (حتی بشر دوست که در جزیره حضور داشت) از حرکت این چهار گردان خبر نداشت.

از طرف دیگر، فرماندهان دو لشکر عمل‌کننده نیز به نوبت فرماندهی می‌کردند؛ زیرا، حرکت هر چهار گردان با هم مرتبط بود و از پیش، این دو، هماهنگی کامل را انجام داده بودند. پیش از ساعت 5:00 بامداد، غلامپور را از خواب بیدار کردند و خبر گرفتن پل طلائی و بی‌اطلاع بودن از حاج همت و نیروهایش را به وی دادند.

پس از چند ساعت، فرماندهی تازه متوجه شد که چه کرده‌اند! هر چهار گردان نیرو در محاصره کامل دشمن قرار گرفته بودند و فرماندهان می‌کوشیدند پل طلائی را نگه دارند و جهان آنها را نجات دهند. فرمانده قرارگاه بدر دستور داد تا نیروهایی که به پل رسیده‌اند، به سمت چپ بپیچند و به سمت شمال، یعنی جزیره جنوبی حرکت کنند و در آنجا، با نیروهای لشکر 17، که آن طرف سه راهی بودند، الحاق کنند. سپس، با عزیز جعفری، فرمانده قرارگاه نجف تماس گرفت تا لشکر 17 از جزیره جنوبی، عملیات را آغاز و به سمت پل طلائی حرکت کرده بود را تا سه راهی رسانده‌اند. ولی سه راهی دست آنها نیست بچه‌ها این طرف پل‌اند و عراقی‌ها هم آن طرف و چون وقت گذشته است، دیگر نمی‌توانند کاری انجام دهند». در این هنگام، غلامپور، مهدی زین‌الدین فرمانده لشکر 17 را از خواب بیدار کرد و موضوع را به وی گفت. او که از وضعیت نیروهایش خبر جدیدی نداشت قرار شد، پیگیری کند تا نیروها از سه راهی به سمت پل طلائی حرکت کنند و سپس، علامت بدهند تا بچه‌ها روی پل به سمت آنها بیایند. بشر دوست، غلامپور، علی هاشمی، مهدی باکری و احمد کاظمی همه از اینکه چرا حاج همت عمل نکرده است، مرتب با قرارگاه نجف و حنین تماس می‌گرفتند و در مورد راه چاره صحبت می‌کردند؛ زیرا، وضعیت بسیار بد بود، فرماندهان به علت ناراحتی و با حالت اضطراب، طوری در بی‌سیم صحبت می‌کردند که برای دشمن قابل کشف بود. ساعت 5:20 بامداد، تازه پس از آن که بشر دوست علت عمل نکردن حاج همت را از عزیز جعفری پرسید، متوجه شد که عملیات یک روز عقب افتاده است. در این ساعت، تمامی مسائل روشن شد.

صیاف گفت: «پس بگو چرا دیشب هلی‌کوپترها هیچ چیز برای ما نیاوردند».

غلامپور پاسخ داد: «منظور از 523 این بوده که شما (جمعه) عمل کنید؛ زیرا، دیروز ساعت 17 و 18 بود که تازه گردان‌ها هلی‌برن شدند».

علی هاشمی که بعد از ظهر به جزیره برگشته بود گفت: «من رشید را دیدم، اما چیزی به من نگفت و گفت همه چیز را به بشر دوست گفته‌ام».

احمد کاظمی به نجفیان (فرمانده گردان) گفت: «بچه‌هایی که به پل رسیده‌اند، به سمت چپ بپیچند و به سمت شمال بروند تا با لشکر 17 الحاق کنند».

ساعت 5:45 بامداد برادر بخیتار، فرمانده یکی از گردان‌های لشکر 8 نجف، که نیروهایش روی پل بودند، کسب تکلیف کرد که مهدی باکری گفت: «شما سر پل را بگیرید و به سمت چپ بپیچید و به سمت شمال حرکت کنید». باکری که از وضع پیش آمده سخت ناراحت بود گفت: «آقای غلامپور، شما به ما گفتید پل دست ماست؛ حاج همت بیاید و تحویل بگیرد».

غلامپور پاسخ داد: «ما تماس گرفته‌ایم تا حاج همت را در روز حرکت دهند». غلامپور فکر می‌کرد نیروهای لشکر 27 محمد رسول‌الله (ص) پشت خاکریزی‌اند که تصرف کرده بودند (در حالی که همان روز 4 اسفند 1362 حاج همت بر اثر فشار دشمن عقب آمده بود)؛ بنابراین، فرمانده قرارگاه نجف تصمیم گرفت تا هر چه پیگیریتر حاج همت را به سوی پل طلائی‌ه حرکت دهند که عزیز جعفری گفت: «حاج همت نمی‌تواند این کار را انجام دهد».

غلامپور طرح جدیدی را به فرمانده قرارگاه نجف داد، اما تصویب این طرح و اجرای آن به ساعت‌ها وقت نیاز داشت، تازه آن قدر کشف رمز بی‌سیم گفته شد که اگر دشمن هوشیار بود، آن راهکار را می‌بست. تمامی سخنان در مورد نگه داشتن پل و نجات دادن چهار گردان باقی مانده بود. دشمن از هر چهار طرف آتش شدیدی روی جاده و اطراف پل طلائی‌ه می‌ریخت و از آنجا که از طریق شنود مطمئن شده بود که نمی‌توانیم حرکتی انجام دهیم، با خیال راحت از چهار طرف روی بچه‌ها فشار می‌آورد و آن قدر به آنها نزدیک شد که با بلندگو مرتب می‌گفتند: «که بیایید خودتان را تسلیم کنید».

ساعت 6:00 صبح، برادر رشید طی تماسی با بشر دوست در جریان کامل اوضاع قرار گرفت ساعت 6:16 صبح، مهدی باکری وضع خط را این طور گزارش داد: «تعدادی از بچه‌ها روی جاده‌اند، تعداد دیگری روی پل و برخی هم به چپ (یعنی از پل طلائی‌ه به سمت سه راهی در جزیره) حرکت کرده‌اند.... بچه‌ها می‌گویند از روی پل رد شده‌ایم...، اما قرار نبود که ما پدافند کنیم؛ بچه‌ها نیز برای این کار توجیه نشده‌اند و الان داریم آنها را جمع و جور می‌کنیم و اگر حاج همت حرکت نکند، دیگر چپ و راست معنی ندارد حیفاست این همه زحمت را به هدر بدهند. آقا جان چهار گردان نیرو حیفا نیست؟!». غلامپور به باکری گفت: «بچه‌ها را روی پل و کانال پنجاه متری جمع کنید و آنجا زائده‌ای داشته باشید تا راه را برای حاج همت باز نگه دارید». سپس، غلامپور با عزیز جعفری تماس گرفت و گفت: «بچه‌ها روی پل و اطراف آن مستقرند، اما به دلیل کمبود نیرو نتوانسته‌اند، پخش شوند».

برادر رشید که به این تماس گوش می‌داد، با ناراحتی گفت: «اصلاً شما با این کمبودی که داشتید چرا عمل کردید؟» غلامپور پاسخ داد: «ما برای مأموریتی که بشردوست گفت، نیرو داشتیم».

طی این ساعت‌ها، تماس‌های مشابهی بین قرارگاه نجف با قرارگاه بدر برقرار می‌شد. البته، در برخی از تماس‌ها، احمد کاظمی که از فرط ناراحتی صدایش بیرون نمی‌آمد، با محسن رضایی و رشید صحبت می‌کرد.

*وضعیت نیروهای چهار گردان

بچه‌های لشکر عاشورا که از پل شحیطاط به مثلثی‌ها وارد شده بودند، یکی دو تا از آنها را پاک‌سازی کردند و در آنها، مستقر شدند و برخی از نیروها نیز روی جاده تا پل گسترده شدند. تا حدود ساعت 7:00 صبح، نیروهای باقی مانده به پل نزدیکتر شدند. طرف راست این نیروها به دشمن متصل بود و بچه‌ها روی پل به هر چهار طرف پخش شده بودند و سرپل خوبی را دشمن گرفته بودند، اما نیرویی نبود که زیر آن آتش شدید پل را نگه دارد [...].

در این هنگام، دشمن کاملاً، به بچه‌ها نزدیک شده بود و آتش شدیدی روی آنها اجرا می‌کرد و به طور مرتب، با بلندگو می‌گفت:

«خودتان را تسلیم کنید» همان موقع، حاج همت اقدام کرد، اما مؤثر نبود. بچه‌ها از روی پل تماس گرفتند و تقاضای آتش توپخانه و هلی‌کوپتر کردند که ظاهراً عملی نبود و گفتند یک ستون تانک از طرف حاج همت به سوی آنها می‌آید که یقیناً، از آن دشمن بود؛ زیرا، لشکر 27 در آن روز نتوانست خط دشمن را بکشد. آتش عراق روی سر بچه‌ها، نه تنها قطع نمی‌شد؛ بلکه شدت هم می‌یافت. با این حال، رزمندگان مقاومت می‌کردند تلاش همگی برای شکستن محاصره تا بعد از ظهر به جایی نرسید. ساعت 15:00، نجفیان، فرمانده یکی از گردان‌های عمل‌کننده لشکر 8 نجف اشرف با احمد کاظمی تماس گرفت و گفت: آتش دشمن بسیار سنگین است و از چهار گردان نیرو تنها یک گروهان و آن هم روی پل مانده است پل خیلی بزرگ و سفید رنگ است و اگر آتش عراق به همین صورت ادامه داشته باشد، این مقدار نیرو نیز شهید می‌شوند.

غلامپور وضعیت را به رشید خبر داد، اما کاری از دست هیچ‌کس ساخته نبود. سرانجام، بعد از ظهر روز جمعه 5 اسفندماه ساعت 17:00، که فرمانده گردان لشکر 8 نجف برای آخرین بار از احمد کاظمی خداحافظی کرد و رفت و آخرین نفر نیرو بی‌سیم‌چی بود که ظاهراً، بی‌سیم و کد رمزها را منهدم و خود نیز به دیدار معبود خویش شتافت. بدین ترتیب، نام چهار گردان از فهرست سازمانی لشکر 31 عاشورا و لشکر 8 نجف خط خورد.

در روز دوم، جدا از سرنوشت این چهار گردان، آنچه مورد توجه قرار گرفت، عملیات هلی‌برن هلی‌کوپترها بود که مرتب نیرو و آذوقه در جزایر پیاده می‌کردند یکی دو بار هواپیماهای عراقی این هلی‌کوپترها را تعقیب کردند، اما نتوانستند به آنها آسیب برسانند. یکبار که هلی‌کوپترها روی پد در جزیره جنوبی نشستند، دو هواپیمای عراقی بر فراز منطقه ظاهر شد. در نتیجه، آنها نیروها را خارج و هلی‌کوپتر را خاموش کردند و چند لحظه بعد، هواپیماها درست فاصله دویست تا سیصد متری پد، هلی‌کوپتر را بمباران کردند. در نتیجه، یک هلی‌کوپتر ST214 منهدم شد.

* حرکت نیروها و انجام عملیاتی محدود

از آنجا که عملیات آن شب به موفقیت حاج همت و لشکر 27 محمد رسول‌الله (ص) مشروط بود؛ بنابراین، باید نیروها تا پای کار می‌رفتند که به محض اعلام خبر، آنها به سرعت وارد عمل شوند بدین منظور نیروهای لشکر 31 عاشورا که در کانال کنار جاده وسط جزیره و در نزدیکی پد هلی‌کوپتر در شمال جزیره جنوبی بودند، در حدود ده تا دوازده کیلومتر پیاده راه رفتند و در پشت یک جاده، به فاصله سه تا چهار کیلومتری سه راهی که از سیل‌بند شرقی به جاده وسط جزیره منتهی می‌شد، مستقر شدند. نیروهای تیپ 10 سیدالشهدا (ع) هم روی سیل‌بند شرقی بعد از نیروهای عاشورا منتظر شنیدن فرمان حمله بودند. این نیروها هم از جزیره شمالی با کامیون به آنجا آمده بودند، اما از آنجا که سیل‌بند شرقی گنجایش این همه نیرو را نداشت، بچه‌ها به اجبار در کناره‌های خیس و گل‌آلود سیل‌بند جای گرفتند.

ساعت 2:00 بامداد روز 6 اسفندماه، با بی‌سیم اطلاع داده شد که به دلیل عدم موفقیت لشکر 27 محمد رسول‌الله (ص) در شکستن دژ مایله عراق، عملیات از جزیره به سمت پل طلائی انجام نخواهد شد. این خبر به گردان‌های آماده لشکر 31 عاشورا و تیپ 10 سیدالشهدا (ع) ابلاغ شد. آنها که نیروهای شان را در زمین گل‌آلود حرکت داده و نگه داشته بودند، به دلیل این که منطقه زیر آتش دشمن بود، نیروهای شان را همان شب به عقب آوردند. لشکر عاشورا نیز نیروهایش را به کانال کنار جاده وسط جزیره جنوبی برد این نقل و انتقال، نیروها را بسیار ناراحت کرد و فرماندهان نیز پس از شنیدن این خبر، به استراحت پرداختند. خاکریز مورد نیاز لشکر 17 علی‌بن ابی‌طالب (ع) به دلیل گل‌آلود بودن زمین و در نتیجه، عدم تردد دستگاه‌های سنگین در آن، احداث نشد، اما این لشکر با یک گردان در انتهای جزیره جنوبی از سه راهی تا پل شحیطاط عمل کرد و پشت کانال احداثی، خط پدافندی را تشکیل داد و نیروهای دو لشکر 31 عاشورا و لشکر 8 نجف هم با یکدیگر الحاق کردند و بدین ترتیب، عملیات انجام نشده شب سوم بدین صورت پایان یافت.

پاسداشت سی سالگی «عملیات خیبر» در خبرگزاری فارس/51